

بازمی دارد، مانند مزدک پسر بامداد که ...^۱ و مردم را به گرسنگی و مرگ می سپرد بجنگد، با استویذات جنگیده است.»

بهمن یشت قسمت اول فقره ۶ تا ۸^۲: «در تفاسیر و همین یشت و هروداذیشت (خردادیشت) و اشتاذیشت^۳ تصریح کرده اند که در این زمان مزدک ناپاک، پسر ماهداذ، که دشمن دین است ظهور نمود و با آنان که پیرو دین یزدانند مخالفت آغاز کرد. خسرو انوشیروان ...^۴ پسر ماهداذ و نوشاهپور و داذهورمزد را که از دستوران^۵ آذربایجان بودند، با آذور فرغ بیغ که مردی بی نیرنگ بود و آذورباذ و آذورمهر و بخت آفریذ نزد خود خواند و به ایشان گفت: «این پشتها را پنهان مدارید و تفسیر آن را جز در جمع معاشران خود نیاموزید^۶» و در این باب از آنان قول خواست و آنان جملگی در این معنی متعهد شدند.»

در بهمین یشت، قسمت ۲، فقره ۲۲^۷، مذکور است که «در عهد پولاد» یا «دوران پادشاهی خسرو پسر قباد، زمانی که او مزدک ناپاک پسر بامداد را که دشمن ایمان بود با کافران دیگر از این مذهب دور ساخت.»

۱- عبارت ظاهراً ناقص است.

۲- متن پهلوی طبع «وست» قسمت اول صفحه ۱۹۳، متن پهلوی در دین کرت، طبع پشتون؛ در ضمن یادداشتی نقل شده است. (قسمت ۸۲ صفحه ۳۴) یادداشت ۱.

۳- و همین یشت اوستایی در دست نیست. هروداذیشت «خردادیشت» یشت چهارمین و اشتاذیشت یشت هجدهمین است.

۴- ظاهراً در این جا اسمی از قلم افتاده است. معهدا ممکن است چنین خواند انوشیروان، خسرو پسر ماهداذ...

۵- دستور یا دستور ظاهراً در دروه ساسانیان بر موبدی اطلاق می شده است که بیشتر در امور دینی و قضایی مطالعه می کرده و هر گاه در این گونه امور اشکالی روی می داده است به او مراجعه می نموده اند. (به کتاب شاهنشاهی ساسانیان، تالیف آرتور کریستن سن صفحه ۶۵ رجوع کنید.)

۶- ظاهراً در این عبارت تناقض است: «پنهان مدارید» و «نیاموزید» ناسازگارند.

۷- متن پهلوی طبع وست (West) قسمت اول صفحه ۱-۲.

در برخی دیگر از آثار پهلوی نیز اشاراتی به آیین مزدک هست که در آنها نام مزدک صریحاً ذکر نشده است.

دین کرت در قسمت ۴ فقره ۲۸^۱ خسرو شاهنشاه پسر قباد را «براندازنده و مغلوب کننده کفر و ستم» خوانده می‌نویسد که در زمان «وقوف بر قوانین و رعایت آن، بواسطه فرمانی که در باب ظهور اختلافات مذهبی و الحاد در طبقات چهارگانه مردم صادر شد، زیادتر و متداولتر گشت.»^۲

در دین کرت قسمت ۷ فقره ۷ و ۲۱^۳ سخن از مخالفان دین و بیدین‌ترین بیدینان است که او را «همانند مزدک» خوانده‌اند.

در سایر فقرات مانند فقره ۴ و ۱۷ از قسمت اول و فقره ۱ و ۱۲ از قسمت دوم از وصایای منوچهر نیز عباراتی دیده می‌شود که شاید در اشاره به مزدک تردید باشد.

نسخه خطی شماره ۲۹ کتابخانه دارالفنون بمبئی نیز حاوی روایت منظومی به زبان فارسی است که در ضمن آن تاریخ مزدک و پادشاهی انوشیروان را در ۶۱۹ بیت سروده‌اند^۴، ولی مرا از این روایت که در سال ۹۹۵/ (۱۰۲۴) نوشته شده و هنوز بطبع نرسیده اطلاع مشروحی نیست.

تاریخ خسروانی ساسانی

(چنان که آقای نولد که در دیباچه ترجمه تاریخ طبری نگاشته‌اند)^۵. آنچه از

۱- طبع مادان (Madan) قسمت اول صفحه ۴۱۳ متن پهلوی طبع وست، قسمت چهارم صفحه ۴۱۵ در دین کرت چاپ پشوتن (قسمت ۴ صفحه ۴۰۷ به فصل ۲۱ کتاب چهارم مراجعه شود.)

۲- درباره طبقات چهارگانه جامعه زرتشتی بنگرید به: «شاهنشاهی ساسانیان»

۳- چاپ مادان، دوم، ص ۵۵۳، متون پهلوی، چاپ وست، پنجم ص ۸۸

۴- به «Grundriss der iranischen Philologie»، وست، مجلد دوم، صفحه ۱۲۸ مراجعه شود.

۵- دیباچه تاریخ طبری صفحه چهارده؛ Grundriss der iranischen Philologie، دوم، ۱۴۱ و بعد.

جانب مورخان قدیم به فارسی یا عربی در باب تاریخ ایران پیش از اسلام نوشته شده مبتنی بر یک مآخذ مهم یعنی خدای نامه است. این کتاب تاریخی است نیم رسمی که به زبان پهلوی نگاشته شده و در اواخر سلطنت ساسانیان، با به احتمال در زمان یزدگرد سوم، به انجام رسیده است. عنوان پهلوی کتاب مزبور، چنان که گفته شد، خدای نامه (خواندای نامهک) یعنی «نامه شاهان» بوده که به عربی «سیرالملوک» و به فارسی «شاهنامه» شده است. از میان ترجمه‌های عربی خدای نامه معروفتر از همه ترجمه ابن المقفع^۱ (متوفی در حدود ۱۳۹/۷۶۰) ایرانی است که نخست پیرو آیین

۱. عبدالله بن المقفع ایرانی و از اهالی حور (فیروز آباد کنونی) بود و نخست روزبه نامه داشت. پدرش دافویه از جانب حجاج بن یوسف ثقفی که مدت بیست سال از ۷۵ تا ۹۵ هجری قمری در عراق حکومت کرد عامل خراج فارس شد. چون در امور مالی دقت نکرد و در خرج افرات نمود حجاج او را آن قدر زد که دستش شکست و ناقص گشت و به این سبب در میان عرب به مقفع معروف شد. سال تولد ابن المقفع صحیحاً معلوم نیست. ابن خلکان می‌نویسد که چون او را گشتند سی و شش سال داشت، بنابراین بایست در حدود سال ۱۰۶/۱۰۱ ق متولد شده باشد، لکن به قول بلاذری (در فتوح البلدان) ابن المقفع در سال ۹۳/۹۶ ق از جانب «مسلم بن عبدالرحمن سیستانی» عامل خراج عراق، عامل خراج بلوک دجله یا «بهباد» گردیده است و در این صورت بایست چندین سال پیش از سال ۱۰۱ متولد شده باشد. ابن المقفع نخست پیرو آیین زرتشت بود و چندی در بصره نزد یزید بن عمر بن هبیره که در سال ۱۲۴/۱۲۸ ق حکومت عراق منصوب شده بود، می‌زیست و کتاب پسر او داوود بن یزید بود. داود در سال ۱۲۸/۱۳۲ ق که آغاز خلافت بنی عباس و سال انقراض بنی امیه است به دست عباسیان به قتل رسید و عبدالله بن المقفع در خدمت عیسی بن علی بن عبدالله بن العباس، عم منصور خلیفه دوم عباسی، و برادر او سلیمان، که حاکم بصره بود، داخل شد و به دین اسلام درآمد و از آن زمان به ابو محمد عبدالله بن المقفع بن العبارک معروف گشت. ابن المقفع چندی نزد سلیمان و عیسی ماند. و ناچاراً تا سال ۱۳۵/۱۳۹ ق که سلیمان حاکم بصره بود در خانواده ایشان بسر می‌برد و به تعلیم پسران اسمعیل بن علی برادر سلیمان اشتغال داشت و در همان خانواده نیز علم فصاحت عربی را از «ابوالجاسوس انور بن یزید اعرابی»، که گاهگاه به بصره می‌آمد، فرا گرفت. در سال ۱۳۳/۱۳۷ ق (به قول یعقوبی) یا ۱۳۵/۱۳۹ ق (به قول طبری) عبدالله بن علی (متوفی ۱۴۲/۱۴۷ ق) از سپاهیان خلیفه شکست یافت به بصره نزد برادران خویش آمد و برادران از او بیش منصور شفاعت کردند. خلیفه شفاعت ایشان را پذیرفت و مقرر شد که در آن باب امان نامه‌ای نوشته شود. برادران عبدالله نوشتن امان نامه را به ابن مقفع، دبیر خود، رجوع کردند و چون او در تأکید امان مبالغه بسیار کرد از خود کینه‌ای در دل خلیفه پدید آورد و بدین سبب چون سفیان بن معاویه بن یزید بن هبالب بن ابی سفرة از طرف خلیفه به جای سلیمان

زرتشت بود و پس از آن به اسلام گروید و از نویسندگان دانشمند زبیر دست بشمار می‌رود و جز خدای نامه بسیاری از آثار دیگر پهلوی را نیز به عربی ترجمه کرده است. بدبختانه امروز او خدای نامه پهلوی و ترجمه عربی ابن مقفع اثری نیست و ترجمه‌های عربی دیگر تاریخ مزبور از بین رفته‌اند و وقوف ما به وجود آنها فقط از طریق نویسندگان متأخر است، مانند حمزه اصفهانی (در کتاب تاریخ خود که در سال ۳۴۰/۹۶۱ تألیف شده) بدانها اشاره کرده‌اند. بنا بر عقیده نولدکه سیر الملوک ابن مقفع نخستین ترجمه خدای نامه بوده و سایر سیر الملوک‌هایی که حمزه از نویسندگان آنها نام می‌برد از ترجمه ابن مقفع پدید آمده است. در صورتی که مأخذ اصلی فردوسی در بیان رفتار و کردار پادشاهان قدیم ایران ترجمه‌ای غیر از ترجمه ابن مقفع و به زبان فارسی بوده است.

حاکم بصره شد به غرض شخصی، و بنا به قولی به اشاره خلیفه، ابن المقفع را به اتهام زندیق بودن و علاقه به دین اجدادی داشتن دست و پا بریده در نور سوزان انداخت، قتل ابن المقفع در حدود سالهای ۱۳۷/۱۴۱ یا ۱۳۸/۱۴۲ روی داد که مطابق است با ۷۵۸ یا ۷۵۹ میلادی و این تاریخ با آنچه نویسنده محترم کتاب در متن نوشته‌اند یک یا دو سال اختلاف دارد. ابن مقفع از فصیح‌ترین درجه اول زبان عربی بوده و شعر نیز می‌گفته است. این مرد دانشمند چندین کتاب از کتب پهلوی مانند «آئین نامه» و «کلیله و دمنه» و کتاب مزدک و کتاب التاج در سیرت نوشیروان و کتاب آیینیه در مراسلات و کتاب الادب الکبیر و کتاب الادب الصغیر و خداینامه را به عربی ترجمه کرده که ترجمه آنها غالباً مفقود است. علاوه بر این جمله چندین کتاب در منطق و طب را که از یونانی به پهلوی درآمده بود ابن المقفع به عربی ترجمه کرده و کتاب قانیفورنسی (مقولات عشره) ارسطاطالیس و بازی ازمنیس یونانی را مختصر نموده است. همچنین نامه معروف نسر هیربدان هیربدار دشر بابکان به شاهزاده طبرستان را نیز ترجمه کرده است و امروز متن فارسی آن که از عربی وی ترجمه شده در دست است. بنا بر قول مسعودی در مروج الذهب، به روایت از محمد بن علی عبیدی خراسانی، ابن المقفع برخی از کتب مانی و بر دیسان Bardésane و مرقیون Marcion را نیز به عربی ترجمه کرده بوده است. (مأخوذ از حاشیه مقاله، منشأ قدیم و مأخذ اصلی شاهنامه» مندرج در شماره ۱۱ سال اول جدید روزنامه کاوه صفحات ۱۰ و ۱۱ و شرح حال ابن المقفع تألیف آقای میرزا عباس خان اقبال و برخی کتب دیگر).

۱ - مقفود کتاب تاریخ سنی ملوک الارض و الاثینا حمزه بن الحسن اصفهانی است که در ۳۵۱/۳۴۱ ق/۳۵۱/۳۴۱ ق/۹۶۲ تألیف شده است.

پس از تبعی که دانشمند روسی بارون و. روزن مجدداً «در باب ترجمه‌های عربی خدای نامه در سال ۱۲۷۴/۱۸۹۵ کرده است این نظریه‌ها را باید تغییر داد. تاریخ تتبعات فاضلانۀ روزن را می‌توان چنین خلاصه کرد: راست است که مآخذی که حمزه و دیگر مورخان عرب در کنار ابن مقفع بدانها اشاره کرده‌اند احتمالاً همگی بعد از ترجمۀ مزبور نگاشته شده است، لکن هیچ یک از آن مآخذ، هر چند که بعضی نویسندگان آنها از ترجمۀ ابن مقفع هم استفاده کرده باشند، منحصرأً، یا در موارد بخصوص، مأخوذ از ترجمۀ مزبور نیست. از میان این مآخذ برخی مستقیماً از اصل پهلوی ترجمه شده‌اند و با آن که شهرت نام ابن مقفع به مرور ایام ترجمۀ او را بر ترجمۀ دیگران برتری داده است، امروز هیچ گونه مدرکی در دست نیست که فی‌المثل مرجح بودن آن را در زمان حمزه نیز به ثبوت رسانده باشد. مآخذی را که حمزه در کتاب خود نام می‌برد، با ملاحظۀ تعریفی که خود او از هر یک کرده است، به سه دسته تقسیم می‌توان کرد: یک دسته، مترجمانی مانند ابن مقفع و محمد بن جهم برمکی^۱ و زادویه بن شاهویه اصفهانی^۲ که گرچه گاه به میل خود در اصل کتاب دست برده و مطالبی را حذف کرده‌اند، ترجمه‌هایشان با متن خدای نامه به حد کافی مطابق بوده است. دسته دیگر مترجمان و در عین حال

۱- محمد بن الجهم برمکی منجم و شاعر معروف عهد مأمون بود که زایجۀ طالع مأمون را درست کرد و از طرف مأمون پس از انشای چند بیت شعر، حاکم دینور و همدان و نهاوند و شوش شد. پس از وفات مأمون و جلوس معتصم ظاهراً معزول و مفضوب بود و حتی حکم قتل او نیز صادر شد، ولی به واسطه اصرار احمد بن ابی داود از مرگ نجات یافت و به زندان افتاد. وفاتش درست معلوم نیست و شاید پس از جلوس معتصم (۲۱۱/۲۱۸) زیاد نزیسته باشد. ولی چون جاحظ (در کتاب البیان والتبیین) از او روایتی می‌کند، می‌توان گفت که تا زمان خلیفه واثق بالله نیز زنده بوده است. لقب برمکی شاید به واسطه آن که در خدمت برامکه بوده بر او اطلاق شده است. (مأخوذ از حاشیۀ مقاله منشأ قدیم و مأخذ اصلی شاهنامه مندرج در شماره ۱۱ سال اول دورۀ جدید کاوه، صفحه ۱۱).

۲- زادویه بن شاهویه گذشته از کتاب خدای نامه کتاب دیگری نیز داشته که ظاهراً آن نیز به زبان عربی بوده است. به قول ابن خردادز به ملوک سرخس لقب زادویه داشته‌اند.

مولفانی مانند محمد بن بهرام بن مطیاری اصفهانی،^۱ و هشام بن قاسم اصفهانی بوده‌اند که بر ترجمه‌های خود حکایات تاریخی و قصصی نیز از سایر کتب پهلوی افزوده‌اند. دسته سوم نویسنده‌گانی مانند موسی بن عیسی کسروی^۲ و مؤید بهرام بن مردان شاه^۳ که ترجمه‌های مختلف خدای نامه را با یکدیگر مطابقت کرده و

۱- تاریخ حیات این مؤلف معلوم نیست، ولی هر گاه او را نوهٔ میلیارنامی از بزرگان اصفهان فرض کنیم که هنگام استیلای عرب و فرار یزدگرد در سال ۳۱ در اصفهان، ضد اعراب برخاسته است، می‌توان گفت که او در اوایل یا اواسط قرن دوم هجری می‌زیسته و از متقدمان مؤلفان خدای نامه بوده است. (نقل از حاشیهٔ مقاله منشأ قدیم و مأخذ اصلی شاهنامه که در شماره ۱۱ سال اول دورهٔ جدید کاوه، صفحه ۱۱ درج شده است).

۲- موسی بن عیسی کسروی که نامش در مقدمهٔ تاریخ طبری فارسی و کتاب المجالس و الامداد جاحظ و در کتاب الفهرست و مجمل التواریخ ذکر شده ظاهراً در اواسط قرن سوم می‌زیسته است و شاید کتاب خود را دربارهٔ سلاطین ساسانی در حدود سال ۲۵۳/۲۴۵ نوشته باشد، چه جاحظ (متوفی در ۲۵۵/۲۴۷) کتاب المجالس را در اواخر عمر خود نوشته و در آن کتاب مطالب متعددی راجع به سلاطین ساسانی از کسروی نقل کرده است. بنا بر قول بیرونی در الآثار الباقیه کسروی از مؤید متوکل در بارهٔ عید مهرگان روایت می‌کند و بنابراین معاصر این مؤید بوده است و مؤید مزبور در عهد معتصم و متوکل و شاید پس از آن نیز می‌زیسته است. همچنین کسروی (به نقل حمزه اصفهانی) شکایت از اختلاف و اختلاط تواریخ سلاطین ایران و اختلاف زیاد نسخ خدای نامه کرده است و می‌گوید که برای رفع اختلافات و اصلاح تواریخ در مراغه با حسن بن علی همدانی رقام نزد حاکم آن دیار علاء بن احمد رفته تحقیقاتی کردیم و چون «علاء بن احمد آزدی عامل یوسف بن محمد بن یوسف مروزی والی ارمنستان بود (که در سنه ۲۳۴/۲۲۷ (به قول بلاذری) و ۲۳۶/۲۲۹ (به قول طبری) والی شد و در ۲۳۷/۲۳۰ به قتل رسید) و در سالهای ۲۵۰/۲۴۲ و ۲۵۱/۲۴۳ از طرف بغا، معروف به شرابی، باز عامل خراج ارمنستان بوده، پس ممکن نیست که پیش از سال ۲۵۱/۲۴۳ حاکم مراغه بوده باشد و لابد کسروی کتاب خود را بعد از این تاریخ نوشته است. کسروی کتابی نیز در باب نوروز و مهرگان داشته است که جاحظ و بیرونی مطالب راجع به نوروز و مهرگان منقول از کسروی را ظاهراً از همان کتاب نقل کرده‌اند. (مأخوذ از حاشیهٔ مقاله «منشأ قدیم و مأخذ اصلی شاهنامه») مندرج در شماره ۱۱ سال اول دورهٔ جدید کاوه، صفحه ۱۱ و ۱۲).

۳- این مؤلف و کتاب او بیشتر از سایرین معروف و مقبول بوده و حمزه اصفهانی از کتاب او مطالب بسیار نقل کرده است. تاریخ زندگانی او معلوم نیست. مردانشاه که اسم پدر او است نام پسر «زادان فروخ بن پیری گسگری» کتاب حجاج بن یوسف نیز بوده که در سال ۸۲/۷۹ به قتل رسید. بارون روزن معتقد است که کتاب بهرام بکلی از روی تحقیق و اجتهادات شخصی او است و ترتیب تواریخ او مصنوعی است.

بی پروا در آن اصلاحاتی نموده‌اند و برای اصلاح اختلافات نسخ و ترتیب متن اصلی کتاب مددالب تازه‌ای بر آن افزوده‌اند و البته می‌توان حدس زد که نتیجه این عمل چه بوده است. یکی از مؤلفان مزبور مؤید برهام، بنا بر گفته حمزه اصفهانی، متجاوز از بیست نسخه (از ترجمه‌های عربی) خدای نامه را با هم مطابقت کرده و دیگری یعنی کسروی، که روزی از اسلوب انتقادی او امثال غریب نقل می‌کند، در میان ترجمه‌های خدای نامه دو نسخه که با یکدیگر مطابق باشد نیافته است^۱ چنان که از آثار بیرونی^۲ و بلعمی^۳ و دیگران استنباط می‌شود خدای نامه را مترجمان و

۱- چنان که حمزه اصفهانی در تاریخ خود (طبع گوتوالد Gottwald، صفحه ۲۱، ترجمه صفحه ۱۱۴)، نگاشته کسروی یک، سیراللوک بزرگ و یک سیراللوک، کوچک در دست داشته که در اشارات تاریخی آن دو اختلافاتی بوده است.

۲- ابوریحان محمد بن احمد بیرونی ۱۸ شهریور ۳۵۲/۳ ذیحجه ۳۶۲ در خوارزم تولد یافت و در ۲۶ آذر ۴۱۷/۲ رجب ۴۱۰ در ۷۷/۷۵ ق سالگی در شهر غزنین در گذشت لغت بیرونی منسوب است به بیرون خوارزم چه ابوریحان از حوالی شهر خوارزم بود. اوائل عمر او در خوارزم نزد امرای آن سامان که معروف به خوارزمشاهی بودند، گذشت. پس از آن نیز چندی در گرگان در دربار شمس السعالی قابوس بن وشمگیر زیاری بسر برد و کتاب معروف خود *الانبار الموقوع عن القرون الثالیه* را [که به اهتمام استاد زاخانو (Zachau) در شهر لایپتسیک از بلاد آلمان در ۱۸۷۸ میلادی به طبع رسیده] در حدود سال ۳۷۸/۳۹۰ به نام آن پادشاه فاضل تالیف کرد.

پس در فاصله سالهای ۳۸۸/۴۰۰ و ۳۹۵/۴۰۷ بار دیگر به خوارزم رفت و چون سلطان محمود غزنوی بر خوارزم مسلط شد، در سال ۳۹۶/۴۰۸ او را با خود به غزنین برد. ابوریحان در غالب غزوات محمود با او همراه بود و در دربار وی کتب چند تالیف کرد. از کتب ابوریحان چنین استنباط می‌شود که السنه عبری و سریانی و سانسکریت می‌دانسته است. کتب معروف او جز آن که ذکر شده کتاب *تحقیق مائیهه من مقوله مقبولة فی العقل* او مردونه است که در سال ۱۲۶۶/۱۸۸۷ به اهتمام زاخانو در لندن به طبع رسیده و کتب *التفهیم فی صناعة التلخیص* که در حدود سالهای ۴۰۷/۴۲۰ با ۴۲۵/۴۱۲ نوشته، و قانون مسعودی که نسخه خطی هر دو موجود است.

۳- ابو علی بن محمد بن محمد بن عبدالله التمیمی البلمعی که وزیر منصور بن نوح در نصر سامانی بود و به خواش وی در سال ۳۴۶/۳۵۲ تاریخ معروف محمد بن جریر طبری (متوفی در ۳۰۱/۳۱۰) را که اصل آن در ۲۹۳/۳۰۲ تالیف شده بود، به فارسی ترجمه کرد. بلعمی منسوب است به بلم که شهری بوده است در آسیای صغیر.

مولفان دیگری نیز بوده است. روزن در انتقاد مقدمه شاهنامه فردوسی که نسبتاً جدید است و نویسنده آن معلوم نیست^۱ شرحی نگاشته. بنا بر مقدمه مزبور جمعی معتقدند که مأخذ اصلی فردوسی غیر از ترجمه های عربی و ترجمه ای از خدای نامه پهلوی به نثر (فارسی) بوده است. روزن در مقاله خویش با قید احتیاط چنین اظهار عقیده می کند که مأخذ عمده فارسی شاهنامه مشتق از همان منابع عربی است که تاریخ نویسان عرب که امروز آثارشان باقی است دنباله رو آنها بوده اند.

تصور می توان کرد که مؤلف یا مولفان خدای نامه پهلوی نیز از همان سالنامه های سلطنتی ساسانی، که آگانیاس قسمتی از آن را نقل کرده است، استفاده نموده یا به مأخذی که مبتنی بر سالنامه های مزبور بوده مراجعه کرده باشند^۲. لکن احتمال می رود که در اصل پهلوی بر این مأخذ روایات و داستانهائی هم که در اقوای مردم بوده اضافه شده باشد. چنان که نولدکه مکرر در حواشی ترجمه طبری متذکر شده است، مؤلف خدای نامه بیشتر مایل بوده است که درباره پادشاهان از نظر بزرگان و سران مملکت و روحانیان زرتشتی اظهار عقیده کند.

بدبختانه مورخان عرب و ایرانی که آثارشان در دست است جز در برخی موارد نادر از مأخذ اصلی کتب خود نامی نبرده اند و بدین جهت در پژوهش درباره تاریخ قباد حتی نمی توانیم معلوم کنیم که آنچه مورخان مزبور نوشته اند مبتنی بر کدام یک از ترجمه ها یا تالیفات گمشده است. از کتب مورخانی که مدت سلطنت قباد را ذکر کرده اند چنین بر می آید که همگی به سیرالملوک کوچک، یعنی همان کتابی که طرف رجوع کسروی بوده است، متکی شده و دوران پادشاهی او را با سلطنت موقتی جاماسب ۴۳ سال نوشته اند^۳ ولی از تحقیق این امر برای

۱ - ظاهراً مقصود مقدمه بایستقری است که به حکم امیرزاده بایستقر (متوفی در ۸۱۳/۸۳۸) نواده امیر نیمور لنگ گور کان نوشته است.

۲ - مراجعه شود به «ان ط» صفحه XVI مقدمه.

۳ - فقط المقدسی ۴۲ سال نوشته و فردوسی چنان که عادت اوست کسور این مدت را حذف کرده ۴۰ نگاشته است.

زشاهش چون سال بگذشت چل غم روز مرگ اندر آمد به دل.

مافائدهای متصور نیست، چه اصولاً در باب کتب سیرالملوک کوچک و بزرگ اطلاع کاملی نداریم.

هر گاه آنچه را مورخان عرب و ایرانی در باب تاریخ قباد و آیین مزدک نگاشته‌اند و به دست ما رسیده است با یکدیگر مقابله کنیم معلوم خواهد شد که مورخان مزبور یا مآخذ آثار خویش، که امروز مفقود است، همان کرده‌اند که نویسندگان آن مآخذ با اصل گمشده پهلوی کرده بودند.

از مورخان مزبور برخی با نهایت امانت فقط از یک مآخذ استفاده کرده‌اند و برخی دیگر در آثار خویش روایات را پی در پی تفسیر می‌کنند، هر چند بعضی (مانند طبری) این کار را اصلاح می‌کنند. دسته‌ای نیز آنچه را که از مآخذ مختلفه بدست آمده است به یکدیگر پیوسته از آن تاریخ مستقلی ساخته‌اند. به همین سبب در کتبی که بدست ما رسیده است تشخیص نمی‌توان داد که آنچه نویسنده در کتاب نگاشته از خود او است یا از مأخذی قدیمی تر اقتباس کرده است. تشخیص این امر فقط زمانی میسر است که دو یا چند نویسنده مختلف مطالب معینی را متفقاً در آثار خود نقل کرده باشند.

ذیلاً تمام روایات مختلفی را که در اصل از خدای ذلعه ناشی شده است از مأخذی که در دست داریم نقل می‌کنیم. روایات مزبور را بنا بر ترتیبی که در کتب مختلفه ذکر شده است و بنا بر تناسبی که با اصل موضوع یعنی ظهور مزدک دارد به چهار دسته تقسیم کرده‌ایم.

یکم - به موجب روایت دسته اول: قباد پادشاهی مقتدر بود و به علت کشتن سوخرا سردار بزرگ از پادشاهی خلع شد. سپس به تدبیر خواهر از زندان نجات یافت. از مزدک آن جز در رابطه با سلطنت خسرو و پسر قباد ذکر نشده است.

این روایت را یعقوبی^۱ (که در قرن سوم/ نیمه دوم قرن نهم می‌زیسته) در کتاب خود^۲ نقل کرده است، و در چند قسمت از تاریخ طبری (متوفی در ۳۰۱/ ۹۲۳)^۳ نیز دیده می‌شود که من بعد به عنوان «ط. ب.» و

۱- احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح که در حدود سال ۲۷۵/۲۷۸ ق می‌زیست است، هوتسما Houtsma تاریخ او را در دو مجلد در شهر لیدن به سال ۱۰۸۲ طبع کرده است.

۲- طبع هوتسما مجلد اول، صفحه ۱۸۵.

۳- طبری در سال ۲۱۷/۲۲۴ ق متولد شده و در ۳۰۱/۳۱۰ ق هجری وفات یافته است.

«ط.ج»^۱ ذکر خواهیم کرد. قسمت ط.ب. از خلع قباد شروع می‌شود. در سطور ذیل مختصری از آن چه بعقوبی نوشته‌است نقل نموده نقائص آن را با روایت تاریخ طبری که مفصلتر است رفع می‌کنیم:

بنابر تاریخ یعقوبی قباد در کودکی به سلطنت نشست و سوخرا به نام او حکومت می‌کرد. چون به سن رشد رسید تحمل قیومت سوخرا بر او ناگوار بود، پس او را بکشت و مقام اول مملکت را به مهرا ن سپرد. (طبری با تفصیل بیشتری می‌نویسد که قباد اسپهبد شاپور را، که از خاندان مهرا ن بود، با همه سپاه او از ری طلبید و به دستگیری وی سوخرا را دستگیر کرده بکشت. و این مثل مشهور که «باد سوخرا فرو خفت و باد شاپور برخاست» از اینجا ناشی شده است.) پس از کشته شدن سوخرا ایرانیان قباد را از شاهی خلع کرده به زندان انداختند و برادرش جاماسب را به سلطنت برداشتند. خواهر قباد به زندان رفت تا برادر را دیدار کند. زندانبان او را اجازه نداد ولی به کار ناشایست در او طمع کرد. زن به بهانه حائضه بودن از چنگ او برست^۲ و در ورود به زندان دستوری یافت و تمام روز را آنجا بماند، سپس برادر را در مفرشی پیچیده بر پشت غلامی قوی نهاد و از زندان بدر آورد. (طبری می‌نویسد که موکل از زن پرسید این چیست؟ گفت این جامه خواب شب است که از من آلودگی یافته و برای تطهیر می‌برم.) قباد بدین حيله از زندان گریخت و نزد پادشاه هپتالیان رفت. در راه چون به شهر ابرشهر [abrsahr]^۳ رسید در خانه مردی منزل گزید (طبری می‌نویسد که این مرد از بزرگان شهر بود) و در آنجا با دختر جوانی که میزبانش نزد وی آورده بود نزدیک شد. (بنا بر

۱- مقصود از ط.ب. در طبع دخوبه De Goege صفحه ۸۸۵ از سطر ۷ تا ۱۸ و از صفحه ۸۸۶ سطر ۲۰ تا صفحه ۸۸ است و در طبری طبع نولد که از سطر ۱ صفحه ۱۳۹ تا سطر ۲ صفحه ۱۴۱ و از سطر ۲ صفحه ۱۴۴ تا صفحه ۱۴۷؛ مراد از ط.ج. نیز در طبع دخوبه از صفحه ۸۹۳ تا ۸۹۴ و در طبری نولد که از صفحه ۱۵۳ تا ۱۵۵ است.

۲- بنا بر قانون زردشت با زنان حائضه خفتن گناهی بزرگ بوده است.

۳- نام دیگر نیشابور

قول طبری این دختر فرزند میزبان قباد بوده است). قباد پس از آن که یک سال نزد پادشاه هپتالیان ماند از شاه ایشان برای باز گرفتن سلطنت سپاهی گرفت و رو به ایران نهاد. در مراجعت چون به ابرشهر رسید از آن دختر پسری بوجود آمده بود. قباد آن پسر را خسرو انوشیروان نامید. (طبری می گوید که قباد پسر و مادر را به همراه برد.) سپس به ایران آمد و بار دیگر بر سلطنت دست یافت و بر ممالک روم شرقی حمله برد و شهرهای بسیار بگشاد (طبری می نویسد: شهر آمد را بگرفت و مردم آن شهر را به اسیری آورد). سرانجام شاهی را به انوشیروان پسر خویش سپرد (بنا بر تاریخ طبری: شاهی را به خسرو سپرد و در این باب حجت نامه ای نوشته مهر خویش بر آن بر نهاد) و پسر را هنگام مرگ اندر زهای نیکو کرد^۱. خسرو انوشیروان چون به سلطنت نشست مزدک را که آیینی تازه آورده و عموم خلق را در زن و خواسته شریک ساخته بود بکشت. زردشت پسر خرگان را هم که در دین زردشت بدعتهای تازه نهاده بود هلاک کرد و پیروان این دو مرد را نیز از میان برداشت.

در خصوص نکته اخیر در طبع. مآخذ مشترک به نحوی مبسوط تر نوشته شده است. می نویسد: «چون خسرو به سلطنت رسید دین مردی منافق را که از اهل فسا و موسوم به زردشت پسر خرگان بود برانداخت. دین این مرد بدعتی در دین زردشت بود و مردم بسیار بر او گرویدند و کارش بالا گرفت. از جمله کسانی که مردم را به دین این مرد می خواندند یکی مزدک پسر بامداد از اهالی مذوبیه (؟) بود این شخص مردم را به مشترک ساختن زن و خواسته می خواند و می گفت که این امر پیش خداوند پسندیده است و آن را اجری بزرگ خواهد بود و اگر احکام و مواعظ دینی هم نباشد عموم خلق باید در آنچه دارند با یکدیگر مساعدت کنند.

۱- احتمالاً اشاره ای است به رساله ای به زبان پهلوی مشتمل بر اندرزهای دینی و اخلاقی قباد و رساله ای از این نوع که متضمن اندرزهای خسرو انوشیروان به ملت او بوده تا زمان ما باقی مانده است.

بدین طریق زبردستان را بر ضد بزرگان و توانگران برانگیخت و مردم پست از هر گونه با نجیب زادگان درآمیختند و دست آنان که چشم طمع بر دارایی دیگران داشتند گشاده شد و ستمکاری از حد بگذشت و شهوت پرستان و بدکاران با زنان اصیل درآویختند و مردم به بدبختی عظیمی، که تا آن زمان نظیر نیافته بود، دچار شدند. ولی خسرو مردم را از پیروی احکام جدید زردشت پسر خرکان و مزدک پسر بامداد باز داشت و بدعت‌های ایشان را برانداخت و جمعی از مردم را که پیرو آیین ایشان شده و برخلاف امر او از آن باز نمی‌گشتند بکشت و بار دیگر آیین زردشت را چنان که از روز نخست بود رایج ساخت.

دوم - بنابر روایت دسته‌ثانی قباد را پیروان مزدک از شاهی خلع کرده به زندان انداختند و زرمهر پسر سوخرا که به دست قباد کشته شده بود او را از زندان نجات داد و مزدکیان را خسرو پسر قباد پس از مرگ پدر از میان برداشت.

این روایت را انوتوخویوس (سعید بن بطریق) از آبای مسیحی اسکندریه (در ۹۲۹/۳۰۸)^۱ و ابن قتیبه (متوفی در ۸۸۹/۲۶۸)^۲ و طبری در دو قسمت از تاریخ که ما به عنوان ط.ا. و ط.د. خواهیم خواند^۳، و مطهرین طاهرالمقدسی (در کتاب البده و التاریخ که در ۳۴۵/۳۵۵ تا ۹۶۶ تالیف شده)^۴ و مسعودی (متوفی در حدود ۳۳۵/۳۴۵/۹۵۶)^۵ و حمزة اصفهانی نقل کرده‌اند. در ضمن مطالعه ط.ا. بر من

۱ - کتاب سعید بن بطریق معروف به انوتوخویوس Eutychius را لوئیس شیخو از آبای یسوعی به نام کتاب التاریخ المجموع علی التحقیق و التصدیق در سال ۱۹۰۵ در بیروت طبع کرده است. سعید بن بطریق در حدود ۲۶۳/۲۵۵ هـ تولد یافته و در ۳۱۸/۳۲۸/۹۳۹ در گذشته است.

۲ - تولد ابن قتیبه در ۲۰۷/۲۱۳ تا ۸۲۸ و وفات در ۲۶۸/۲۷۶ تا ۸۸۹ روی داده است.

۳ - ط.ا. در تاریخ طبری از صفحه ۸۸۳ تا سطر ۵ صفحه ۸۸۵ و از صفحه ۸۸۵ سطر ۱۹ تا صفحه ۸۸۶ سطر ۱۸ است و در ترجمه نولد که از صفحه ۱۳۵ تا سطر ۱۳ صفحه ۱۳۸ و از صفحه ۱۴۱ سطر ۵ تا آخر صفحه ۱۴۲. ط.د. از صفحه ۸۹۶ تا ۸۹۸ در اصل کتاب و از صفحه ۱۶۲ تا ۱۶۴ ترجمه نولد که.

۴ - کتاب مقدسی را کلمان اونار در ۱۶۲۸۰/۱۹۰۱ یا ۱۶۲۸۲/۱۹۰۳ با ترجمه فرانسه آن در پاریس طبع کرده است.

۵ - ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی متوفی در سال ۲۳۵/۳۴۶.

معلوم شد که روایت طبری در این قسمت خود از دو روایت مشخص ترکیب شده است. یکی از دو روایت مزبور (با روایت ط. ۱۰) اول در تاریخ طبع شده طبری در سطر ۵ از صفحه ۸۸۵ اصلی، و در ترجمه در سطر ۱۳ از صفحه ۱۳۸ به پایان می‌رسد و دیگری (ط. د.) شامل بقیه موضوع مورد بحث است. در کتاب ابن بطریق نیز چنین است و روایتی که او نقل کرده بی‌شک از دو روایت متفاوت ترکیب یافته است، چه اولاً بین روایت اول (صفحه ۱۲۶ تا ۱۳۳) و روایت دوم (صفحه ۱۷۴ تا ۱۸۱ طبع اکسفرده، ۱۶۵۹) نویسنده وقایع دیگری را شرح داده است؛ ثانیاً در باب اسامی سوخرا و زرمهر در دو روایت مزبور اختلافی موجود است.^۱ پس معلوم می‌شود که روایات دو گانه مذکور در مأخذ مشترک هم که طبری و ابن بطریق در دست داشته‌اند مسطور بوده است. ذیلاً شرحی را که ابن بطریق نگاشته است نقل می‌کنیم.

روایت اول - سوخرا پس از جنگ با پادشاه هپتالیان و ملزم ساختن او به بازپس دادن اسیران و غنائمی که در شکست فیروز به دست او افتاده بود به ایران بازگشت. بلاش و قباد بر سرشاهی نزع کردند و بلاش فائق شد. قباد با زرمهر پسر سوخرا نزد خاقان ترک به خراسان رفت تا از وی یاری طلبد.^۲ در راه چون به ابرشهر رسید. زرمهر دختر یکی از بزرگان آن شهر را با جلب موافقت پدر و مادر به وصال قباد رسانید. پس از رفتن قباد مادر از دختر پرسید که این مرد را چگونه دیدی. گفت شلوار او زربفت بود؛ پس نتیجه گرفتند که باید از شاهزادگان باشد. قباد چهار سال نزد خاقان بماند، سپس از او سپاه‌یانی گرفته به ایران بازگشت. چون به ابرشهر رسید آن دختر را که یابودخت^۳ نام داشت با پسری سه ساله یافت. پس زن و فرزند را با خود برداشت، و چون بلاش مرده بود باز به سلطنت

۱- در روایت اول سوخران و زرمهر و در روایت ثانی سوناخر و برزمر ذکر شده است.

۲- ترکان فقط در حدود ۸۰ ق ۵ / در اواسط سده ششم به سوی مرزهای ایران پیش آمدند. در حدود سال ۶۸ ق ۵ / ۵۵۴ بساط فرمانروایی هپتالیان را درهم پیچیدند. بنگرید به ایران‌شهر مارکوارت، ص ۶۴.

۳- نام اصلی ظاهراً نواندخت بوده است.

رسید، و کارهای دولتی را به سوخرا و زرمهر باز گذاشت و چندین شهر بنا کرد و قناتها و پلهای متعدد ساخت. چون ده سال از پادشاهی او گذشت قحطی سختی پدید آمد و ملخ بر محصول زد و بدبختی دامانگیر عموم شد. پس از آن قباد با رومیان به جنگ پرداخت و شهر آمد را گرفته ویران کرد.

روایت دوم - مردم ایران از قباد ناخرسند بودند و قصد جان او داشتند، ولی از سوخرا می ترسیدند. پس شاه را به او بدگمان کردند تا آن که امر به کشتن وی داد. چون سوخرا کشته شد مزدک و پیروانش با قباد از در مخالفت درآمدند. مزدک گفت که «خداوند وسایل معاش را روی زمین آفرید تا تو آن را بتساوی میان مردمان تقسیم کنی چنان که هیچ کس از دیگری بیشتر نبرد، لکن مردم به یکدیگر ستم می کنند و هر کس خویشان را بر برادر ترجیح می دهد. اما ما این وضع را می بینیم و از توانگران و سایل تجمل آنان را می ستانیم تا به نیازمندان دهیم. اگر کسی از اموال و زنان و غلامان و ائانه زائد باشد، ما آنچه را زائد است گرفته بتساوی بین دیگران قسمت خواهیم کرد تا کسی نتواند بگوید که بیشتر از دیگری دارد». پس دست بر املاک و زنان و اموال مردم دراز کردند و قباد را در جانی بازداشتند که هیچ کس به او نزدیک نمی توانست شد؛ و یکی از خالوهایش را که جاماسب نام داشت به جای او بر تخت نشاندند. ولی زرمهر با جمعی دیگر از بزرگان ایران دست یکنی کرد و بسیاری از مزدکیان را بکشت و جاماسب را بیرون کرد، و قباد را بار دیگر بر تخت نشاند. لیکن از مزدکیان آنان که جان بدر برده بودند باز به قباد نزدیک شدند و عاقبت او را به کشتن زرمهر برانگیختند. چون زرمهر کشته شد در مملکت فتنه ها برخاست و قباد از کشتن سوخرا و پسر او پشیمان شد. سپس قباد در گذشت و خسرو انوشیروان به جای او نشست و مزدکیان را از مملکت بیرون راند و آنچه آن قوم از مردم گرفته بودند به صاحبان اصلی باز داد. «آنچه را صاحبی معین نداشت ضبط کرد و در جبران خسارت و آباد ساختن ویرانها بکار برد؛ هر خانه و زمینی را که از صاحبش گرفته شده بود

بدو باز سپرد؛ و هر کس که زنی در ریوده بود آن زن را او باز گرفت و امر کرد تا مهر او مضاعف بداد، جز در حالی که مرد و زنی از یک طبقه بودند، که مرد را مجبور ساخت که رسماً با زن مزاجت کند، ولی هر گاه زن از پیش شوئی داشت، غاصب ناگزیر بود وجهی معادل مهری که شوی هنگام عروسی به زن داده بود بدو تسلیم کند و شوی نخستین زن خویش را تصرف می‌توانست کرد. آنچه خسرو را از تنبیه سخت گناهکاران بازداشت توجهی بود که به زیر دستان داشت و نمی‌خواست آنان را بیازارد. علاوه بر این فرمان داد تا اهل بیوتات^۱ و اشراف^۲ را که به علت تلف شدن سران خانواده گرفتار فقر و پریشانی بودند شمردند و عده یتیمان و بیوه زنان هر خانواده را معین کردند، سپس مایحتاج حیات ایشان را از خزینه خویش بداد و پسران بی پدر را در حرفه‌ای که مناسب استعداد طبیعی ایشان بود به تحصیل گماشت. دختران را نیز به ازدواج مردان نوانگری از طبقه ایشان درآورد. همچنین فرمان داد تا خانه‌ها و مزارعی را که بر اثر استیصال صاحبانشان ویران شده بود آباد کنند و قنات‌ها و نهرهای آبرسانی به کشتزارهای را که آسیب دیده بود مرمت کنند. خداوندان املاک را وسایل کار و معاشی داد تا کار خود از سر گیرند و دهکده‌های ویران شده را آباد کنند. در اطراف و جوانب مملکت نیز قلاع مستحکم بنا نهاد.»

روایات ابن قتیبه و طبری (ط. ۱، و ط. ۲، د. توأماً) به طور کلی در ترتیب ذکر وقایع و شرح حوادث با روایت ابن بطریق مطابقت دارد، ولی باز در آنها اختلافاتی چند دیده می‌شود. ابن قتیبه برافتادن سوخرا را نتیجه تحریکات مزدک و نفوذ وی در قباد، که به نحوی خامس او را پادشاهی ضعیف و بی‌هوش می‌شناساند، می‌داند و می‌نویسد که برخی از مزدکیان بر زنان قباد چشم دلمع داشتند و برخی دیگر

۱- اهل بیوتات یعنی وپسپهران. بنگرید به شاخصهای ساسانیان، از مولف کتاب حاضر، ص ۲۳.

۲- از اشراف مقصود آزادان است. بنگرید به اثر یاد شده، ص ۴۴.